



<http://www.arianaafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۶/۱۷



احسان الله مایار

استاد حیدر داور، دوست بی همتا

قسمت اول

چند روز قبل با دوست عزیزم، حیدر داور تلفونی صحبتی داشتم که مانند همیشه در محور وطن و یاد از دوستان مشترک ما می چرخید.

دستگیر نوری، بهاولدین مجروح و بدرالدین شرفی در این جهان وجود ندارند، اولی در دیار غربت جان به حق سپرد و دو انسان فرهیخته و ناب دیگر، یکی به دست یک مسلمان نما در پشاور و دیگری به دست انسان نمای منحوس باند خلق و پرچم در کابل جام شهادت نوشیدند. نمی دانم که رازق کجاست؟ که در یکی از شب ها زیر آسمان لاجوردین جلال آباد پُر از ستاره و دنیای عطر گل نارنج و رات کی رانی، ملکه شب از زندگی لذت می بردیم. آن همه زیبایی ها فردوس ما، افغانستان ما، که با دستان کثیف دمنشان خود و میهن فروش، از ما غضب گردید، امروز حیدر و من که در آستانه رهایی از قفس زندگی، یکی در برویل آلمان و دیگر ما در اشبرن امریکا، قرار داریم با یاد از وطن دل خود را خوش می نمائیم.

حیف است که از جلال آباد معطر با بوی مست گل نارنج جز خاطره ای دیداری میسر نخواهد شد. در صحبت تلفونی استاد حیدر داور با صدای دلپذیرش یکی از سروده های خود را که با "خاک وطن" معنون است برایم خواند که سخت در دلم چنگ زد.

به حیدر عزیز تعهد نمودم که این شعر "خاک وطن" را از دیوانش اقتباس نموده و در ویبسایت ملی "آریانا افغانستان آنلاین" نشر می نمایم تا دوستان وطن دوست در این روز های عید یاد از خاک وطن نمایند و فریاد صلح خواهی و وحدت ملی خود را به گوش گر جهانیان فتنه انگیز برسانند.

ارمغان آزادی

استاد حیدر داور

آلمان اکتوبر ۲۰۰۶
برخیز نهادهای عزیزم
و همنشینان قدرتمند من
این دیار تا چیرگی راکه از غما
قبلیم تراوش کردیم چون برگ سحر
۱۴۰۱ هجری قمری
حیدر داور
الکنته ۲۰۱۳

دیوان را باز نمودم و با ورق زدن در لابلای آن تغییر در فیصله ام وارد آمد و تصمیم گرفتم تا به غیر از سروده حزینش "خاک وطن"، تا جائیکه امکان پذیر باشد اشعار بیشترش را ه زعم خود گلچین نمایم و با پیشگفتار وی از دیوانش و بعضی مطالب دیگر نشر نمایم.

خوشنودم از اینکه اثر دوست عزیزم را با یادگاری که همسر و بنده را مقتدر گردانیده از نظر خوانندگان گرامی می گزرانم:

اینک پیشگفتار استاد داور:

بسم الله الرحمن الرحيم

اصرار دوستان گرامی و آزادی وطن از چنگال منحوس ددمنشان آشوبگر برآرم داشت تا بر گزیده از ابیاتم را به طبع برسانم.

قسمت اعظم این دیوان چون در عالم هجرت سروده شده از دوری وطن، تجاوز ظالمانهٔ اجنبیان بر خاک مقدس ما، تظلم عصیان گران بی قید و بار مسلمان نما و تیره بختی هموطنان بی سرنوشت ما حکایت می نماید. بخش دیگری ازین غزلیات را که حاوی اشعار غنائی و تغزلی می باشد قسماً در آوان عشق انگیز جوانی و بعضاً در حالات سرور بخش زندگی گفته ام.

اول به روان پاک شهدای وطن درود می فرستم که در راه آزادی و دفاع از وطن و حقوق مردمان دیانت پرور ما از سر و مال خود گذشته اند.

این اشعار را که از اعماق دل خونینم تراوش کرده، بیانگر خاطرات گذشتهٔ من در آغوش پُر نوازش مادر وطن و تأثرات هجرت در کشور بیگانه می باشد به رسم ارمغان آزادی به کسانی اهدا می نمایم که دلچسپی به شعر و ادب و علایق خاصی بر سرنوشت افغانستان باستان داشته باشند.

با در نظر داشت این واقعیت که افکار و حواس انسان تابع عصر و زمان و محیط اجتماعی وی می باشد، باید اعتراف کرد که انگیزه و احساس همگان در خواندن اشعار و تبصره های من یکسان نخواهد بود. از اینرو توقع من از خوانندگان جوانی که در عصر و محیط دیگر به سر میبرند این است تا لحظهٔ خویش را در موقف شاعری بدهند که از دید دوستان ارجمند و خاک مقدس خود محروم گردیده است، باشد که بر سلیقهٔ شاعرانه و شیوهٔ دیرینهٔ افغانی وی آنقدر خرده نگیرند. و من الله التوفیق حیدر داور

این گرد آورده اشعار و دیباچهٔ خاطرات رنج آورم را به مادر غمدیده، همسر وفا شعار، پسران نیک سیر و دوستداران وطن محبوبم اهداء می نمایم.

آرین و تمیم دو پسری دارم که سالیان قبل از من خواهش کرده اند تا به مناسبت سالگرد تولدی ایشان اشعارم را تدوین و به آنها تقدیم نمایم، خوشبخت پدری خود را می داند که اولادش علاقمند اشعار و آثار معنوی وی باشند. دوستان و فرزندان عزیزم، اگر من کدام اندوختهٔ مادی و ثروت دیگر ندارم که تقدیم شما نمایم، لا اقل این گنجینهٔ معنوی را که ثمرهٔ تراوشات فکری و احساس وطنی ام می باشد برای هموطنان گرامی از خود به ارمغان می گذارم.

قبل از ارائهٔ اشعارم بی مورد نخواهد بود که به تشریح مختصر زندگانی پُرماجریم بپردازم:

بنده وقی به شعر گفتن آغاز کردم که هنوز شاگرد مدرسه و فاکولته بودم. تأسف دارم که از آوان جوانی و بی قید وباری کمتر اشعاری در اختیار دارم. در عنفوان جوانی و ایام بی دغدغهٔ تحصیلم در کابل زیاد تر اشعار غنائی و عشقی می گفتم ولی چون از ناهنجاری های قدرت حاکمه و عقب مانگی وطن رنج می بردم تمایل بیشتر به غزلیات حماسی و وطنی پیدا کردم.

نا گفته نباید گذاشت که مشوق اصلی اشعار اجتماعی و انتقادی من به وجود آمدن اولین اتحادیهٔ محصلین در کشور ما بود. اگر چه این جانب اراده دارم تا بر حسب علاقمندی و تقاضای دوستانم رسالهٔ جداگانهٔ راجع به علل ظهور و سقوط اتحادیهٔ محصلین که یکی از اعضای فعال آن بودم، در قید تحریر بیآورم ولی باز هم لازم می بینم تا به ارتباط اشعارم معلومات مختصری دربارهٔ تقدیم خوانندگان محترم نمایم.

بدون مبالغه می گویم که اتحادیهٔ محصلین پوهنتون افغانستان در آزمون بحیث بنیان گذار جنبش های ملی و محرک حرکات سیاسی و یگانه مهد قدرت منورین جوان شمرده می شد.

اسباب به وجود آمدن اتحادیهٔ محصلین گذشته از شیوع آزادی افکار در بین مردم و محصلین و تحریکات غیرمرعی احزاب در زیر پرده، علاقه مندی مفرط حکومت و مخصوصاً سردار محمد داود بود که آرزو داشت تا به وسیلهٔ چند محصل سرشناس و سرسپرده، محصلین پوهنتون را برای شامل شدن و تقویهٔ "کلوپ ملی" جلب نماید.

سردار داود که وزارت های داخله و دفاع ملی را به عهده داشت کلوپ ملی را که بعضی از مامورین عالی رتبهٔ دولتی عضویت آنرا داشتند منحصراً اورگان پروپاگند سیاسی خویش تأسیس نمود و اراده داشت تا در عوض سردار شاه محمود غازی به مقام صدارت عظمی نایل گردد.

کنفرانس های اتحادیهٔ محصلین بصورت مرتب به روز های چهارشنبه ساعت پنج عصر در عمارت صحنهٔ تمثیل آن وقت که متصل به لیسهٔ استقلال بود در محضر عام دایر می گردید. چون برای اولین بار در افغانستان خطابه ها و درام ها بدون سانسور حکومتی به صورت آزاد دایر می گردید، هزاران اهل دانش و کسبه به حیث شنونده در آن اشتراک می نمودند.

وقتیکه بعد از انقضای تقریباً دو سال مقامات ذیصلاح ملتفت شد که گماشته گان آنها در اقلیت قرار گرفته اند و اتحادیه مجری آزاد و بی طرف ملی را می پیماید به انحلال آن مؤسسهٔ جوان اقدام گردید و هفت نفر محصل را به شمول اینجانب از پوهنتون اخراج کردند و بعضی ها را به جزا های گوناگون محکوم نمودند.

علاقه مندی من در برابر اتحادیهٔ محصلین ازاین رهگذر سرچشمه می گرفت که چون محصلین اغلباً مرا بحیث نمایندهٔ خویش و رئیس کانفرانس ها انتخاب می کردند، خود را مجبور می پنداشتم تا از یک طرف برای تقویه و بقای آن مرسسه که ممثل افکار جوانان آزادمش بود مبادرت ورزم و از جانب دیگر به خاطر تسلاهی وجدان و احساس تحول پسند خویش زبان به حق گوئی و حق ستائی بکشایم.

من در آن وقت نورس تخلص می کردم، محصلین مرا از جهت اینکه اشعار پُرشور و مردمی می سرودم، به نام بلبل اتحادیهٔ محصلین خطاب می کردند.

بلاخره روزی رسید که آن بلبل را پَر پَر کردند و در قفس فولادین قشله های عسکری متواری اش نمودند. وقتیکه سردار محمد داود به مراسم که نایل شدن به مقام صدارت بود رسید به وزیر معارف عبدالمجید هدایت داد تا به محصلین مطرود و بنده اجازهٔ مکرر تحصیل داده شود.

شاید ارادهٔ خداوند و دعای مادر رنج دیده و دوستان گران مایه ام کارگر شد که آن طلسم تظلم شکست و به من بعد از یک عالم شکنجهٔ روحی و مشکلات مادی امکانات ماموریت در وزارت مالیه و بعداً تحصیل عالی در آلمان غرب میسر گردید.

زندگی پُر ماجرای اروپا و محیط علم و تکنیک عصری چنان اثرات ذهنی در من گذاشت که به دنبال آموختن علوم اقتصادی گشتم و دامن شعر و ادب را برای سالیان مدیدی ترک گفتم.

وقتی که عناصر گمراه و خود فروشان اجنبی پرست و نو باده گان کمونیزم بنای قتل و قتل مردم وطن پرور و خون ریزی را در سرزمین ما گذاشتند، خواهران و برادران ما را ناحق زندانی کردند و از دم تیغ کشیدند، زمانیکه همه روزه خبر نا بهنگام اعضای فامیل و دوستان وطن پرور به گوشم می رسید، احساس شعری و

غرور ملت پروری دوباره و شدیداً در وجود من مستولی گردید. این نکته واضح است که ملت پروری بر انسان بالخاصه وقتی غلبه حاصل می نماید که تجاوز ملل دیگر و دولت های مقتدر بالای ملت خودش مشاهده کند. در تدوین دیوانم که قسمتی از آن مبنی از احساسات پُر شور ایام شباب در عشرتسرای وطن محبوبم و بخشی ناشی از تراوشات دل خونین به خاطر تخریب خاک مقدس و قتل و قتل مردم دیانت پرور ما توسط اجنبیان متجاوز و عناصر میهن فروش می باشد، تسلسل عصر و زمان را رعایت نموده ام تا خوانندگان گرامی را حالی سازم که نشیب و فراز و مراحل مختلفه و پُر ماجرای زندگی چه اثرات فاحشی بالای هدف، معنی، سبک شعر و احساس شاعر وارد می نماید، یعنی روزی می رسد که جای آن همه ابیات تغزلی و عشق رویائی را حُب وطن و اشعار حماسی اشغال می نماید.

این غزل وقتی گفته شده که عصیانگران بی مروت فردوس وطن ما را به جهنم سوزانی مبدل نمودند:

مناجات

ای خالق که کون و مکان آفریده ئی
بی شک که تو زمین و زمان آفریده ئی
شعرم بنام اقدس آغاز می کنم
عرضم به بارگاه تو ابراز می کنم
ای آفریده گار که من بنده تو ام
من بنده حقیر و سر افکنده تو ام
این مسلمین منحرف از حکم تو چرا
عصیانگران ظالم و قدرت پرست ها
ایمان خود به جیفه دنیا فروختند
چشم حریص جانب بیگانه دوختند
خود دعوی امارت و روحانیت کنند
خدعه بنام اقدس اسلامیت کنند
اکنون همه به کرسی قدرت نشسته اند
با دشمنان به کشتن ما عقد بسته اند
تا که غرور و نخوت ما زیر پا کنند
عشرتسرای کشور ما کربلا کنند
یا رب چنان بکن که عدو سرنگون شود
کاخ رژیم ظلم و ستم واژگون شود
رحمی نما که مردم ما بس زیون شده
خُلد وطن چو دوزخ دریای خون شده
ماتمسرا شده وطن چون بهشت ما
رحمی بکن به ملت بی سرنوشت ما
یاری بکن که خدمت خلق ترا کنم
باشد که فقر و حاجت مردم دوا کنم
میهن نجات زستم اهریمن دهم
این سر به پای ملت و اهل وطن نهم
جرم مرا ببخش که من خادم تو ام
شرمنده عدالت تو نادم تو ام
آیا بود که در حق ما دآوری کنی
ما را ز قدرت و زور آوری کنی

و این هم قبل از اقتباس سروده های بعدی استاد داور عکس دسته جمعی که در هوئل آزادی بزرگ در اواخر دهه نود میلادی در قبال اجلاس "صلح قبرس" در تهران گرفته شده است خدمت محترمان تقدیم می دارم:



از ر به چ: قاضی بهاءالدین بهاء- مرحوم داکتر عرفان فطرت-
 داکتر غلام سرور مولائی- پروفیسر داکتر حیدر داور- احسان اللہ مایار
 ادامه دارد

